

طلا

اطلاعات اولیه

طلا، عنصر شیمیایی است که در جدول تناوبی با نشان Au (لاتین aurum) و عدد اتمی ۷۹ وجود دارد. طلا فلزی است نرم، براق، زرد رنگ، چکش خوار، قابل انعطاف (سه ظرفیتی و یک ظرفیتی) و فلز واسطه که با بیشتر عناصر شیمیایی واکنش ندارد و تنها بوسیله کلر و تیزاب سلطانی (آمیزه ای از اسید نیتریک و اسید هیدروکلریک) مورد حمله قرار می گیرد. این فلز عمدتاً به شکل آزاد و بصورت تکه هایی در سنگها و رسوبهای آبرفتی وجود دارد و یکی از فلزات ضربه سکه می باشد. طلا در بسیاری از کشورها بعنوان معیار ارزش پول بکار می رود. همچنین در جواهرات، دندانپزشکی و الکترونیک مورد استفاده قرار می گیرد.

تاریخچه

طلا (از واژه سانسکریت Jval؛ آنگلوساکسون gold؛ لاتین aurum که همگی به معن طلا هستند) را از دوران باستان شناخته و به ارزش بالای آن پی بردند. هیروگلیف مصری از ۲۶۰۰ قبل از میلاد این فلز را توصیف کرده و در کتاب عهد عتیق بارها به طلا اشاره شده است. زمان زیادی است که طلا یکی از گران قیمت ترین فلزات به حساب آمده و قیمت آن در تاریخ، معیار بسیاری از پولهای رایج می باشد (تحت عنوان پایه طلا شناخته می شود).

از طلا بعنوان نمادی برای پاکی ، ارزش ، سلطنت و مخصوصاً "نقشهایی که ترکیبی از این ویژگیها است استفاده می شود. نخستین هدف کیمیاگران ، تولید طلا از سایر مواد مانند سرب بود، اگرچه کیمیاگران هرگز موفق به این کار نشدند. کیمیاگران نشانه طلا را دایره و نقطه‌ای در وسط می دانند و همچنین نشان ستاره شناسی هم هست.

در بسیاری از مسابقات به نفر اول مدال طلا ، به نفر دوم نقره و به نفر سوم برنز جایزه می دهند. بیشترین مقدار طلا در جهان در بانک مرکزی دولت فدرال آمریکا وجود دارد. در طی قرن نوزدهم هر جا ذخایر بزرگ طلا کشف می شد، هجوم طلا رخ می داد. از جمله هجوم طلای کالیفرنیا ، کلرادو ، اتاگو ، استرالیا ، Black Hills و کلوندایک.

پیدایش

طلا بخاطر سکون شیمیایی نسبی که دارد، بیشتر بصورت فلز محلی و ندرتاً به شکل تکه‌های بزرگ یافت می شود، اما معمولاً "بصورت ذرات بسیار ریزی در برخی مواد معدنی ، رگه‌های کوارتز ، سنگ لوح ، صخره های دگرذیسی و رسوبات آبرفتی که از این منابع سرچشمه گرفته‌اند، دیده می شود. طلا بطور گسترده ای پراکنده شده و بیشتر همراه کوارتز یا پیریت است و در کانی‌های پتزیت ، کلاوریت و سیلوانیت با تلوریم ترکیب شده است.

این عنصر با روشهای بهره برداری از رسوبات دارای طلا از رسوبات جدا می شود. آفریقای جنوبی منبع تقریباً "۲,۳ ذخائر طلای جهان است (منابع موجود در داکوتای جنوبی و نوادا دو سوم طلای

مصرفی آمریکا را تامین می کنند). طلا را با استفاده از سیانور، آمالگام و گداختن از کانی‌ها خارج می کنند.

پالایش این فلز اغلب بوسیله الکترولیز تحقق می یابد. این فلز در آب دریا و بر حسب مکان نمونه برداری بین ۰٫۱ تا ۲ میلی گرم در تن یافت می شوند، لذا تا سال ۱۳۸۳ هیچ روش مفیدی برای بازیافت طلا از آب دریا ابداع نشده است. اگرچه طلا در صنعت و هنر بسیار مهم است، این عنصر وضعیت منحصر به فردی نسبت به تمامی کالاها دارد و آن، حفظ ارزش خود در دراز مدت می باشد.

برآورد شده است که با کل طلای پالایش شده جهان می توان یک مکعب یکپارچه هر ضلع ۲۰ متر (۶۰ فوت) درست کرد.

خصوصیات قابل توجه

طلا عنصر فلزی است که کلاً به رنگ زرد دیده می شود، اما اگر به دقت جدا شود، می تواند سیاه، قرمز سیر یا ارغوانی باشد. شاید بتوان گفت این فلز، زیباترین عنصر و چکش خوارترین و قابل انعطاف ترین فلز شناخته شده است. در واقع یک اونس طلا را می توان با چکش کاری به یک ورقه ۳۰۰ فوت مربع تبدیل نمود. طلا که فلزی نرم می باشد، برای استحکام بیشتر اغلب با فلزات دیگر آلیاژ می شود.

طلا یک رسانای خوب حرارتی و الکتریکی است که تحت تاثیر هوا و سایر معرفها قرار نمی گیرد. این فلز تا حد زیادی در برابر حرارت، رطوبت و بیشتر عوامل فرساینده مقاوم است و بنابراین استفاده از آن در سکه و جواهرات بسیار مناسب است. رنگ طلای جامد و محلولهای کلوئیدی تیره رنگی که (اغلب ارغوانی) می توان از آن تهیه کرد، به این علت است که فرکانس پلاسما این عنصر در دامنه مرئی وجود دارد که موجب انعکاس نورهای زرد و قرمز و جذب نور آبی می شود.

طلای بومی معمولاً دارای ۸ تا ۱۰ درصد نقره می باشد، اما اغلب این مقدار بیشتر است. هرچه مقدار نقره بیشتر شود، رنگ طلا سفیدتر و جرم مخصوص آن کمتر می شود. آلیاژ آن با مس به رنگ قرمز، با آهن به رنگ سبز و با آلومینیوم به رنگ ارغوانی می باشد. جواهراتی که در شرق آمریکا با ترکیباتی از طلای رنگین به توریستها فروخته می شود، به نام طلای Black Hills داد و ستد می شود.

حالات اکسیداسیون معمولی طلا شامل ۱+ و ۳+ است.

کاربردها

طلای خالص برای استفاده های عادی بسیار نرم هستند، لذا برای استحکام آن، با نقره و مس آلیاژ می سازند.

در بسیاری از کشورها از طلا و بسیاری از آلیاژهای آن در جواهرات و ضرب سکه و نیز بعنوان شاخصی برای مبادلات پولی استفاده می شود.

به علت هدایت الکتریکی خوب و مقاومت آن در برابر فرسایش و سایر ویژگیهای فیزیکی و شیمیایی این عنصر، از اواخر قرن بیستم طلا بعنوان فلز صنعتی مهمی به حساب آمده است.

طلا عملکرد مهمی در رایانه، تجهیزات ارتباطی، موتور هواپیمای جت و فضاپیماها و بسیاری محصولات دیگر دارد.

هدایت الکتریکی خوب طلا و مقاومت آن در برابر اکسیداسیون موجب کاربرد وسیع آن برای آبکاری سطح اتصال دهنده های الکتریکی شده است تا اتصال خوب با مقاومت کم تضمین شود.

طلا همانند نقره می تواند با جیوه، ملغمه محکمی را تشکیل دهد که گاهی از آن برای پر کردن دندان استفاده می شود.

اخیراً "طلای کلوئیدی" (ذرات یک بیلیونیم طلا) که محلولی کاملاً رنگی می باشد، برای مصارف بیولوژیکی و پزشکی در آزمایشگاههای زیادی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین برای رنگ طلائی روی سرامیکها قبل از پختن در کوره استفاده می شود.

از اسید Chlorauric در عکاسی برای پررنگ کردن تصویر نقره ای استفاده می شود.

Disodium aurothiomalate برای درمان روماتیسم مفصلی بکار می‌رود؛ (درون عضله وارد می‌شود).

از ایزوتوپ Au-198 (با نیمه عمر ۲,۷ روز) برای درمان برخی سرطاناتها و بیماریهای دیگر استفاده می‌شود.

طلا بعنوان یک ماده بیولوژیکی که امکان پوشش بوجود می‌آورد، کاربرد دارد و باید آنرا بوسیله میکروسکوپ الکترونی (scanning electron microscope) مشاهده نمود.

طلا اغلب نماد بهترین و والاترین دستاوردها می‌باشد. یک مدال طلا مانند روبان آبی، بهترین پاداش در بازیهای المپیک و بسیاری از رقابتهای دیگر است.

چون طلا منعکس کننده خوبی برای هر دو نور مادون قرمز و نور ساکن است، بعنوان لایه محافظ سطح بسیاری از ماهواره‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ارزش

طلا مانند فلزات پُر ارزش دیگر با سیستم توزین تروی سنجیده می‌شود و در صورت آلیاژ با سایر فلزات از اصطلاح carat برای مشخص کردن مقدار طلای موجود با عیار ۲۴ (که طلای خالص

است) استفاده می‌شود. (در ایران بیشتر از مثقال برای معاملات بازار طلا استفاده می‌شود و برای

آلیاژهای طلا از میزان عیار اسفاده می‌شود که عیار ۲۴ طلای خالص می‌باشد).

در طول تاریخ از طلا برای پشتیبانی پول و در سیستمی تحت عنوان پایه طلا استفاده می شد که در این سیستم ، یک واحد از پول رایج معادل مقدار معینی طلا بود. مدت زیادی ارزش طلا توسط آمریکا برای هر اونس تروی ۲۰,۶۲ دلار تعیین شد، اما در سال ۱۹۳۴ ارزش طلا ۳۵,۰۰ دلار برای هر اونس تروی تثبیت شد.

به سبب بحران طلا در ۱۷ مارس ۱۹۶۸ طرح نرخ گذاری دوگانه ایجاد شد که طبق آن برای تثبیت ارزش بین المللی ، طلا همچنان به قیمت سابق ۳۵,۰۰ دلار در هر اونس تروی باقی ماند، اما قیمت آن در بازار خصوصی اجازه نوسان یافت؛ این سیستم نرخ گذاری دوگانه در سال ۱۹۷۵ هنگامی که نرخ طلا اجازه نوسان یافت، متوقف شد. از سال ۱۹۶۸ نرخ طلا در بازار آزاد نوسان شدیدی یافت، بطوری که در ژانویه ۱۹۸۰ به ۶۲۰ دلار در هر اونس تروی رسید، اما تا ژانویه ۱۹۹۰ قیمت آن به ۴۱۰ دلار در هر اونس تروی کاهش یافت.

گاهی اوقات ، مالکیت طلا به خاطر نقشی که بعنوان پشتوانه پول دارد، محدود و یا ممنوع می شود. در آمریکا مالکیت خصوصی طلا جز بصورت جواهر و سکه بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۷۵ ممنوع شده بود. چون طلا مدت زمان بسیار طولانی ارزش خود را حفظ کرده است، بعنوان یک سرمایه گذاری مشهود اغلب به صورت بخشی از یک سهام نگهداری می شود. چون طلا ارزش خود را حتی هنگامیکه پول بی پشتوانه بی ارزش می شود حفظ می کند، بنابراین مخصوصاً "در زمان ناتوانی یا تورم دید مورد نیاز است.

قراردادهای آینده بر مبنای داد و ستد جاری طلا در COMEX (محل خرید و فروش کالا) است که شعبه ای از بازار بورس نیویورک (New York Mercantile Exchange) می باشد و پیش بینی قیمت طلا و سایر کالاها در آینده در این مکان انجام می گیرد.

ترکیبات

کلرید دارای طلا (AuCl_3) و اسید کلروئیک (HAuCl_4) رایج ترین ترکیبات طلا هستند. اگرچه طلا فلز بی اثر است، اما قادر است ترکیبات فراوانی بسازد. در تیزاب سلطانی حل شده تولید یون AuCl_4^- منفی می کند.

هالیدهای طلا (F, Cl, Br, I)

کالکوژنیدهای طلا (O, S, Se, Te)

ترکیبات خوشه ای طلا

ایزوتوپها

تنها یک ایزوتوپ پایدار و ۱۸ رادیوایزوتوپ که فراوان ترین آنها Au-195 با نیمه عمر ۱۸۶ روز است، برای طلا وجود دارد.

هشدارها

بدن انسان این فلز را جذب نمی کند و طبیعتاً "ترکیبات طلا خیلی سمی نیستند. با این همه در مورد ۵۰٪ بیماران ورم مفاصل که با داروهای حاوی طلا درمان شده اند، آسیب کبد و کلیه گزارش شده است.

آینده طلا

لا به عنوان مهم ترین و استراتژیک ترین فلز گرانبها، پشتوانه مالی کشورها و یکی از مهم ترین پس اندازهای بشر در مواقع خطر و بحران با قدمتی بیش از سه هزار سال یکی از مهم ترین نقش ها را در تحلیل های مالی و بنیادین بازی می کند.

طلا به عنوان پیشاهنگ ریزش و خیزش در میان کالاها یکی از مهم ترین دماسنج های تورم اقتصادی شناخته می شود. کوتاه سخن آن که هرگونه تحلیل کلی در مورد وضعیت اقتصادی بدون تحلیل آتیه قیمت طلا تحلیلی ناقص است.

یکی از ارزشهای معمول برای پیش بینی قیمت طلا وضعیت اقتصادی در ایالات متحده بررسی چرخه های اقتصادی است. دولتمردان با بررسی این چرخه ها سعی در نگهداری اقتصادی در وضعی موزون و در عین حال مواظبت از حقوق مردم دارند. پارامترهای این چرخه اقتصادی به ترتیب عبارتند از: دلار آمریکا، شاخص کالاها، اوراق خزانه داری ایالات متحده و بازار سهام. اینک به بررسی هر کدام از آنها می پردازیم.

• وضعیت دلار آمریکا:

وضعیت دلار آمریکا از لحاظ روند ارزشی بسیار مهم می‌باشد. فرض کنیم که در حال حاضر قیمت سهام در کف بوده و خبری از تورم نیست. در این شرایط که بهترین شرایط برای پویندگی و رشد اقتصادی است، تقاضا برای خرید سهام در ایالات متحده بالا رفته و باعث می‌شود سرمایه‌گذاران در کشورهای خارجی به امید افزایش قیمت سهام در ایالات متحده پول رایج ملی خود را فروخته و دلار بخرند. بدین ترتیب تقاضا برای دلار بالا رفته و دلار گران می‌شود. اما چنانچه این وضعیت توسط دولتمردان آمریکا کنترل نشود باعث رشد اقتصادی افسار گسیخته شده و باعث به وجود آمدن تورم می‌شود. در نتیجه فدرال رزرو آمریکا با افزایش نرخ بهره به دو هدف می‌رسد؛ اول با بالا بودن نرخ بهره شرایط برای گیرنده تسهیلات سخت‌تر شده و به آسانی اقدام به گرفتن تسهیلات نمی‌نماید. این مسئله خود جلوی رشد اقتصادی بسیار سریع را می‌گیرد. دوم آن‌که به دلیل روند افزایشی نرخ بهره خود دلار تبدیل به ارزی جذاب شده و تقاضا برای آن زیاد می‌شود.

بعد از مدتی به دلیل رشد دلار در اثر افزایش نرخ بهره بانکی دیگر فدرال رزرو آمریکا دلیلی جهت افزایش نرخ بهره بانکی نمی‌بیند و این مسئله باعث کاهش جذابیت دلار و ریزش قیمت دلار می‌شود. ریزش قیمت دلار یعنی بی‌ارزش شدن پول و به معنای بهتر یعنی افزایش تورم.

• CRB INDEX :

شاخص CRB که مربوط به Commodity Research Beurea می باشد میانگین هندسی ۲۱ قلم کالای اساسی مورد استفاده در ایالات متحده می باشد.

▪ مهمترین کالاها در این سبد عبارتند از: طلا، نقره و نفت.

زمانی که این شاخص از روند نزولی یا خنثی خود خارج شده و روند صعودی در پیش می گیرد، زنگ خطری برای اقتصاد بوده و باعث می شود که دولتمردان جهت جلوگیری از افزایش تورم چاره ای بیندیشند. نکته فوق العاده مهم در این میان این است که در میان این سبد طلا خود را به عنوان پیشاهنگ حرکت، چه در افزایش چه در کاهش قیمت معرفی کرده و مابقی کالاها از جمله نفت با تاخیری حدوداً چهار ماهه تغییر قیمت می دهند.

این مسئله باعث می شود که حساب ویژه ای در میان کالاهای اساسی برای طلا باز شود.

بررسی قیمت اوراق خزانهداری ایالات متحده. بعد از افزایش قیمت کالاها که در اثر تورم به وجود آمده فدرال رزرو جهت جلوگیری از افزایش تورم و کنترل قیمت ها اقدام به افزایش نرخ بهره بانکی می کند. افزایش نرخ بهره مستقیماً به کاهش نرخ اوراق مشارکت انجامیده و این آخرین زنگ خطر ریزش قریب الوقوع در بازار سهام است.

• گام آخر:

بررسی بازار سهام در حالت کلی و مخصوصاً شاخص Dow Jones.

بعد از ریزش اوراق مشارکت نوبت به ریزش در بازار سهام است. یعنی آخرین حلقه در این چرخه اقتصادی.

بعد از ریزش بازار سهام در اثر افزایش نرخ بهره و غیره، حال با یک دلار قوی طرف هستیم که به علت حمایت نرخ بهره در حال افزایش است و یک بازار سهام که به دلیل به کف رسیدن قیمتها جای مناسبی جهت سرمایه گذاری را فراهم آورده است. پس مجدداً تقاضا برای دلار افزایش پیدا می کند که این به نوبه خود اثری ضد تورمی دارد و بدین ترتیب چرخه کامل می شود.

بدین ترتیب می بینیم نقش کالاها و طلا در رأس آنها نقش فوق العاده مهمی داشته و در غیاب آنها تحلیل های اقتصادی ناقص هستند.

حال بهتر است نگاهی به نمودارهای چهار پارامتر بالا که در موردش توضیح داده ایم بیندازیم.

با نگاهی به نمودار دلار در برابر ارزهای دیگر در می یابیم که ریزش دلار به عنوان علائم شروع چرخه در سال ۲۰۰۰ آغاز شده است.

اما هنوز اثری از ریزش در بازارهای سهام ایالات متحده دیده نمی شود؛ پس هنوز چرخه به پایان نرسیده است.

آیا چرخه به همین صورت ادامه حرکت خواهد داد؟ کلید این معما که چرخه در کجای حرکت خود قرار دارد در نمودار طلا نهفته است. یک تحلیل قوی و دقیق می تواند آینده قیمت طلا به عنوان پیشاهنگ قیمت کالاها معما را برای ما روشن سازد.

در نمودار طلا ما دو چرخه ثابت ۱۰/۵ ساله و ۵/۵ ساله داریم. یعنی هر ده سال یکبار طلا به کف قیمت تاریخی رسیده و مجدداً شروع به حرکت می کند. به همین ترتیب در میانه راه این چرخه ۱۰/۵ ساله هر ۵/۵ سال یکبار نیز به یک کف مقطعی رسیده مجدداً شروع به حرکت می کند. به عبارت دیگر چرخه ۱۰/۵ ساله خود متشکل از دو چرخه ۵/۵ ساله است که هر ۵/۵ سال یک کف مقطعی و هر ۱۰/۵ سال یک کف تاریخی می سازند.

با توجه به این که آخرین بار چرخه ۱۰/۵ ساله طلا در سال ۲۰۰۱ یعنی دقیقاً بعد از به قدرت رسیدن جمهوری خواهان در ایالات متحده به پایان رسیده است پس این چرخه در حدود سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ به پایان خواهد رسید.

یعنی حرکت تا حدود سال ۲۰۰۸ که چرخه انتهای فشار خود را برای حرکت رو به بالا به پایان برساند به سمت بالا خواهد بود. چنانچه وضعیت زیر چرخه های این چرخه را نیز بررسی کنیم بازگوکننده گواه های جدیدی است.

با توجه به این که چرخه کوچکتر ۵/۵ سال در سال ۲۰۰۱ شروع شده پس باید در حدود سال ۲۰۰۶ به پایان برسد. ریزشهای اخیر قیمت در ۶ ماه گذشته به علت به اتمام رسیدن چرخه ۵/۵ ساله بود و از این به بعد حرکت طلا رو به سمت بالا خواهد بود.

آینده صعودی طلا در نتیجه شاخص CRB مبین این قضیه است که این چرخه هنوز به مراحل پایانی خود نزدیک نشده و آخرین حلقه این سناریو که با ریزش شدید در بازار سهام ایالات متحده همراه است ظرف ۲ تا ۳ سال آینده به وقوع خواهد پیوست. در واقع ریزشی شدید در انتظار

بازار سهام ایالات متحده بوده و بعد از پایان ریزش و اتمام چرخه قیمت طلا و کالاهای نیز رو به کاهش خواهند نهاد.

در آخرین بررسی در نمودار طلا که به وسیله چارت نقطه و رقم انجام شده است می‌خواهیم یک پیش‌بینی از اوج قیمت طلا داشته باشیم. با توجه به طول ستون شکننده تراکم و به کف رسیدن قیمت طلا در چند ماه اخیر با یک ریزش کوچک این نمودار رقم بالای ۱۰۰۰ دلار را به عنوان پیش‌بینی قیمت طلا ظرف ۲ تا ۳ سال آینده به ما می‌دهد.

• یک نکته مهم

تفاوت بین ذهنیت بازار قبل از وقوع خبر و بعد از اعلام خبر می‌تواند گمراه کننده باشد. با توجه به نظرسنجی‌ها قبل از انتخابات اخیر در ایالات متحده پیروزی دموکرات‌ها تخمین زده می‌شد. در واقع اثر پیروزی دموکرات‌ها بر قیمت کالاهایی مثل نفت و طلا قبل از انتخابات انجام شده است. زمانی که پیروزی دموکرات‌ها اعلام می‌شود اثر این خبر به پایان رسیده است. یعنی پیروزی دموکرات‌ها از این به بعد اثری بر کالاهایی مثل نفت و طلا نخواهد داشت.

• نتیجه گیری

روند قیمت طلا نشان‌دهنده صعود ظرف چند سال آینده بود و چرخه‌های اقتصادی نشانگر ریزش قریب‌الوقوع در بازار سهام ایالات متحده و مابقی کشورها است.

صیقل دادن طلا

• عصر طلائی

“عصر طلائی” یکی از آن اصطلاح‌هائی است که سر زبان‌ها افتاده، بدون اینکه کسی واقعاً زحمت این را به خودش داده باشد که مفهوم آن‌را، این‌را که چه زمانی شروع شده و چه زمانی یا چرا به پایان رسیده، روشن کند. به نظر می‌رسد که این اصطلاح اغلب وسیله‌ای است برای سالخوردگان تا با آن به ما بگویند که همه چیز در دوره و زمانهٔ آنها خیلی خیلی قشنگ‌تر و امیدبخش‌تر بوده و از بداقبالی ماست که آنجا نبودیم تا تجربه‌اش کنیم. تا جائی که به موسیقی فیلم مربوط می‌شود، این اصطلاح به گونه‌ای رمانتیک به مفهوم دوره‌ای است که کیفیت موسیقی فیلم‌ها هم تراز با خلاقیت و استادی به کار رفته در خود فیلم‌ها بود که هنوز منفعت‌طلبی یا تصمیم‌گیری‌های جمعی، آنها را نیالوده بود. این دوره به احتمال زیاد با موسیقی ماکس استاینر برای کینگ کونگ و شیوه‌های اندیشمندانه‌ای که در ساخت آن به کار رفته بود، آغاز می‌شود. این موسیقی تأثیر بی‌واسطهٔ آشکاری بر چگونگی ساخت موسیقی فیلم گذاشت. طبعاً همهٔ چیزهای پیش از آن‌را که در مقولهٔ سینمای صامت حای می‌گیرد، می‌باید از این تعریف کنار گذاشت، اما این کار به لحاظ گاه‌شماری باعث نادیده گرفته شدن چیزهای زیادی می‌شود که نباید از یاد بروند. نمونه‌های ارزشمند شامل فیلم‌های موسیقی‌داری هستند که قبلاً ذکرشان رفت، همین‌طور کار ادموند مایزل در رزما و پوتمکین (۱۹۲۵) و اکتبر (۱۹۲۷) و حتی نوهای جمع‌وجور و پر جنب‌وجوش چارلی چاپلین در فیلم‌هائی مثل روشنائی‌های شهر (۱۹۳۱) که چکیده‌ای بود از شوخ‌طبعی دل‌نشین آمریکائی به‌رغم روحیهٔ حاکم بر دورهٔ رکود اقتصادی. همهٔ اینها به سبک‌ها و رویکردهای آثار بعدی کمک کردند. با این حال اگر قرار باشد کینگ کونگ را به‌عنوان نقطهٔ آغاز در نظر

بگیریم، آن گاه سبک به گونه‌ی پربراری دراماتیک است که خود را از آنچه قبلاً عرضه شده بود، متمایز می‌سازد. با تمرکز بر این سبک، آسان‌تر می‌توان محدوده‌های عصر پلائی را مشخص کرد، زیرا این سبک هم مثل هر مد دیگری، مدت محدودی محبوب ماند.

استاینر در ادامه، برخی از به یادماندنی‌ترین موسیقی‌های فیلم در تاریخ سینما را ساخت. او به فیلم *The Charge of the Light Brigade* - (۱۹۳۶) شور و تحرک بخشید و به داستان زندگی

اسکارلت در بربادرفته (۱۹۳۹) شعاعی پلائی از زیبایی عاطفی دمید. بعدها او بخش جدائی‌ناپذیری از بهترین آثار کارنامه‌ی همفری بوگارت در دوران محبوبیت فیلم نوآر شد.

موسیقی خواب بزرگ (۱۹۴۶)، گنج‌های سیراماداره (۱۹۴۸) و کی لارگو (۱۹۴۸) همگی

موسیقی‌هایی هستند که تصویر کلاسیک بوگارت به‌عنوان گنگستر / کارآگاه محبوب همه را

تداوم می‌بخشند. کار استاینر در کازابلانکا (۱۹۴۲) ثابت می‌کند که موسیقی فیلم چه ابزار

قدرتمندی می‌تواند باشد. ترانه‌ی "همچنان که زمان می‌گذارد" را در واقع هرمن هویفلد یک دهه

قبل برای نمایشی در برادوی تصنیف کرده بود، ولی استاینر طوری ملودی آن را با موسیقی تلفیق

و بر آن تأکید کرده که به بخشی جدائی‌ناپذیر از فیلم تبدیل شده است. حاصل کار، لایت موتیفی

است که همچون عکسی در برگیرنده‌ی زمان، مکان، شخصیت، حال و هوا و دامنه‌ی عواطف عمل

می‌کند، جوری که بلافاصله قابل تشخیص است و تا ابد مورد تقلید قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم جانب انصاف را نگه‌داریم، قطعاً خود استاینر هم مخالفتی با تأثیرپذیری نداشت. در

موسیقی ماجراهای دن ژوان (۱۹۴۹)، هسته‌ی اصلی آنچه را که موسیقی عصر پلائی قلمداد

می شود، می یابیم. هالیوود در وجود ارول فلین، یکی از نخستین ابرستاره های خود را کشف کرد و توسعه داد. موسیقی فیلم و این مرد را در یک کلام می توان جمع بندی کرد: "ماجراجویانه". اغلب در مورد آهنگ سازان سینما در عصر طلائی چیزهایی می شنوید و در این موارد به ده دوازده نام اشاره می شود. به لطف فیلم های فلین می توان پی برد که استاینر در سبکی که آهنگساز هم وطنش اریک ولفگانگ کورنگلد بانی آن بود، چه تأثیری گذاشته است. کاپیتن بلاد (۱۹۳۵) آغاز بود بر فعالیت حرفه ای کورنگلد و فلین، و در عین حال شروعی بود بر نسل تازه ای از فیلم های حماسی ماجراجویانه. از سبک کورنگلد که مشخصه آن موسیقی پر تحرک و بی اندازه تندی بود که سازهای برنجی در آن تسلط داشتند، و تم های پر شور عاشقانه تلخ و شیرینی که سازهای زهی در آنها مسلط بودند، همچنان اجراهای دوباره ای بدون آن که به پای اثر اصلی برسد، صورت می گیرد. این موسیقی، تلفیق قدرتمندی است از شکوه شاهانه و عشق پر شور. ماجراهای رابین هود (۱۹۳۸)، زندگی خصوصی الیزابت و اسکس (۱۹۳۹) و شاهین دریا (۱۹۴۰) همه همین سبک را دنبال می کنند. در دهه ۱۹۷۰ لوکاس وقتی از جان ویلیامز خواست تا آوای خاصی را بیافریند، منبع الهامش همین فیلم ها بود. اگر قطعه های اصلی موسیقی فیلم صف شاهان (۱۹۴۲) و جنگ ستارگان (۱۹۷۷) را در کنار یکدیگر بگذارید، با یکی از آشکارترین و بارزترین نمونه های توارث سبکی مواجه خواهید شد. وقتی این را در نظر بگیرید که سه گانه جنگ ستارگان به نوبه خود چه تأثیر عظیمی بر جریان های سینمایی گذاشته، اهمیت کورنگلد کاملاً آشکار می شود. نکته حیرت انگیز این جاست که او در مجموع تنها برای شانزده فیلم موسیقی ساخته، با این حال بر همه

آهنگ سازان پس از خودش تأثیر گذاشته است. چه در این مورد از آنها سؤال شده باشد و چه نشده باشد.

آلفرد نیومن در مسیر حرفه‌ای عظیمش که حدود ۲۵۰ موسیقی فیلم را دربرمی‌گیرد، بر روی فیلم‌های حماسی تاریخی بسیاری کار کرد. او درست هم‌زمان با آغاز محبوبیت فیلم‌های حماسی ماجرائی، موسیقی فیلم‌هایی مثل نشان زورو (۱۹۴۰)، ترانه خشم و قوی سیاه (۱۹۴۲)، کاپیتان کاستیلی (۱۹۴۷) و شاهزاده روباه‌ها (۱۹۴۹) را که فقط معدودی از آثار او هستند، ساخت. نیومن گذشته از زنده نگه داشتن آوای سمفونیک، کار دیگری هم انجام داد که جنگ ستارگان بابت آن بسیار به او مدیون است. موسیقی فانفاری که او در فیلم‌هایش برای کمپانی فاکس قرن بیستم آفرید، در این سه گانه بهتر از هر جای دیگری جا افتاده است. این موسیقی در دوره‌ای که او سرپرست بخش موسیقی این استودیو بود، ساخته شد. او در این جایگاه، همچون استاینر در RKO، آهنگ سازان، نوازندگان، رهبران ارکستر و تکنسین‌های مختلف همگی را زیر یک سقف گردآورده بود. علاوه بر آن، خودش هم موسیقی می‌ساخت. در آثار متوالی او عنصری وجود داشت که اغلب در بردارنده روحیه‌ای مذهبی بود، هر چند که در واقع خودش به عنوان یک یهودی، فرایض مذهبی‌اش را انجام نمی‌داد. او در رهبری ارکستر، نوازندگان سازهای زهی را بسیار تشویق به بیان احساسات و ویراتو (نوعی جلوه صوتی در نوازندگی) - همراه با لرزش‌های مبالغه‌آمیز - می‌کرد. موسیقی او برای آهنگ برنادت (۱۹۴۳) پس از مجموعه پرشماری از آثار موفق پیاپی آمد که در آنها می‌توان این آوای خاص را شنید؛ آثاری مانند: زندانی زندا و تندباد

(۱۹۳۷)، بلندی‌های بادگیر و گوژپشت نتردام (۱۹۳۹) و دره من چه سرسبز بود (۱۹۴۱). با این حال آهنگ برنات نقطه عطفی بود که توأمان به بسیاری چیزها دست یافت.

نیومن در جریان تحقیق روی صحنه مهمی از فیلم که تصویری ذهنی از مریم مقدس بود، به جوهره سبک امپرسیونیستی‌اش دست یافت. نیومن برخلاف استاینر و لایت موتیف‌های مشخص ترش، از حال و هوا و مقتضیات صحنه بهره‌برداری می‌کرد. نتیجه تأثیرهایی که برای خلق این موسیقی گرد هم آمده بودند، یک جایزه اسکار بود و اتفاقی که حتی تا اواخر دهه ۱۹۴۰ تقریباً به کلی بی‌سابقه بود: انتشار آلبومی متشکل از بخش‌های دراماتیک موسیقی فیلم. تا آن موقع کسی به موسیقی فیلم‌ها دسترسی نداشت. صفحه‌های ساخته شده از وینیل و جدول‌های رده‌بندی موسیقی‌های محبوب از چند سال پیش از آن از راه رسیده بودند، ولی خیلی به‌ندرت موسیقی‌ای سینمایی در آنها دیده شده بود. با موفقیت سفیدبرفی و هفت کوتوله (۱۹۳۸) که آلبومی از آوازهای دسته‌جمعی آن‌هم عرضه شده بود، این قضیه رونقی گرفت. دیزنی در عین حال اولین کمپانی‌ای بود که با پینوکیو (۱۹۴۰) آلبومی را Original Soundtrack نام‌گذاری کرد. با این حال تا آن موقع هیچ موسیقی‌ای که واقعاً شایستگی این عنوان را داشته باشد عرضه نشده بود، چون همه آنها محدوداً ضبط شده بودند و آن چیزی نبودند که در خود فیلم به کار رفته بود.

آهنگ برنات نشانه مهمی بود از وجود تقاضا برای صفحه‌های موسیقی فیلم‌ها نزد عامه. یکی دیگر از میراث‌های نیومن، خانواده‌ای بود که او از خود به جا گذاشت تا کار خوب او را ادامه دهند. برادرانش امیل و لایونل آهنگ‌سازان هالیوودی هستند و دومی پس از رفتن آلفرد، سرپرست بخش موسیقی فوکس شد. پسران او دیوید (ماجرای فوق‌العاده بیل و تد و

جست و جوی کهکشانی) و تامس (رستگاری در شاونشنگ و زیبای آمریکائی) نیز آهنگ ساز هستند. همین طور برادرزاده اش رندی (طبیعی و داستان اسباب بازی).

• دیگرانی که طلا را صیقل دادند

گرچه به لحاظ سبک شناختی اغلب ویکتور یانگ را تنها در حاشیهٔ بزرگان عصرطلائی قرار می دهند، ولی این کار به قیمت نادیده گرفته شدن فردی با استعداد عظیم در ملودی و درکی والا از امکانات تجاری تمام می شود. او یکی دیگر از کسانی بود که با ضبط موسیقی دراماتیکش برای زنگ ها برای که به صدا درمی آیند بر روی صفحه، در زمینهٔ عرضهٔ موسیقی فیلم بر صفحه های وینیل پیشگام شد. مسیر حرفه ای یانگ از وقتی استودیوهای پارامونت او را بعد از ضبط قطعه هائی برای فیلم های صامت قاپیدند، اوج گرفت. او در سراسر عمرش در پارامونت ماند. برجسته ترین آثار او در آنجا شامل ناخوانده (۱۹۴۴) و سامسون و دلیده (۱۹۴۹) است و در جاهای دیگر ریوگرانده (۱۹۵۰) و به خصوص شین (۱۹۵۲) که در زمان خودش بر تارک ژانر واسترن قرار داشت.

آهنگ سازی که مرتبه اش کمی پائین تر از نیومن است، هوگو فریدهوفر است که برتری تکنیکی اش متقاضیان زیادی داشت - آلفرد نیومن برای ساختن موسیقی های کمپانی فاکس و کورنگلد و استاینر در تنظیم کارهایشان برای ارکستر از همکاری او بهره می گرفتند. خوشبختانه او در میانهٔ این تکالیف و وظایف فرصت یافت تا قابلیت شگف انگیزش در نوآوری های هارمونیک و رنگ آمیزی های سردش را در آثار خودش هم به کار ببندد. برخی از آثار شاخص او که کارش

را از ۱۹۳۷ با موسیقی ماجراهای مارکوپولو آغاز کرد، از این قرار است: مستأجر (۱۹۴۴)، تیرشکسته (۱۹۵۰)، هفت شهر طلا (۱۹۵۵)، خورشید همچنان می‌دمد (۱۹۵۷) و این زمین مال من است (۱۹۵۹). بدون تردید بهترین سال‌های زندگی ما (۱۹۴۶) بزرگ‌ترین دستاورد فریدهوفر است. موسیقی این فیلم، علاوه بر محبوبیتش در میان مردم و گرفتن جایزه اسکار، باعث شد برای اولین بار منتقدان عمومی موسیقی به ستایش موسیقی یک فیلم پردازند. البته این بدان معنا نیست که دیدگاه‌های نخبه‌گرایانه آنها را برای همیشه دگرگون کرد، ولی نشانه دیگری است حاکی از این که سبک عصرطلائی این قدرت را داشت که تأثیر و نفوذ زیادی در پیرامون خویش به جا گذارد.

آهنگ‌ساز آلمانی فرانتس واکسمن، پس از وقوع جنگ جهانی دوم، متقاعد شد تا پناهگاه امن تری را در هالیوود بجوید؛ یعنی همان کاری که پیش از او کورنگلد انجام داده بود. او با موسیقی باشکوهش برای عروس فرانکنستین (۱۹۳۵) تقریباً بلافاصله پس از آمدنش تأثیر عظیمی بر صنعت سینما گذاشت. تفکر شهودی واکسمن از ابتدا تا انتهای این موسیقی در پس آن می‌درخشد. او با به کارگیری ساز Ondes martenot، فضای بدیع و نامتعارفی به این ماجرای عشقی بدفرجام بخشید. ارکستر، موسیقی را به شیوه‌ای امپرسیونیستی اجراء کرد تا تأثیر مضاعفی به صداها و تجهیزات عجیب و غریب آزمایشگاهی در فیلم ببخشد. پیش از آن هم فیلم‌ها و موسیقی‌هایی در دنباله آثار قدیمی تر ساخته شده بود (استاینر در ۱۹۳۳ موسیقی پسر کونگ را ساخته بود)، ولی هیچ کدام به چنین مرتبه‌ای از موفقیت و اقبال نرسیده بودند. کمپانی یونیورسال قرارداد دوساله‌ای با واکسمن به‌عنوان کارگردان موسیقی بست که در حکم پاداش او بود. پس از آن او با قراردادی

هفت ساله به مترو گلدوین مهیر (و بعداً کمپانی برادران وارنر) رفت و یکی از چند آهنگ‌ساز ثابت آنجا شد.

آوای موسیقی واکسمن، طنین عصرطلائی را در خود دارد زیرا آکنده از قطعه‌های فانفاری است که با سازهای برنجی اجراء می‌شوند، و تم‌های رماتیک آن لطافت آرامش‌بخشی دارند. او با سانست بولوار (۱۹۵۰)، مکانی در آفتاب (۱۹۵۱)، با کاوش در عنصر پهلوانی در شاهزاده والیانت (۱۹۵۴) و واپس‌زدگی جنسی در محله پیتن (۱۹۵۷) به موفقیت‌های عظیمی دست یافت. نشانه‌ی قدرتمندی که از توانائی او حکایت دارد این است که او موسیقی دو فیلم کلاسیک ربکا و داستان فیلادلفیا را هم‌زمان در ۱۹۴۰ تصنیف کرد که اولی نخستین فیلم از میان چهار موسیقی‌ای بود که برای هیچکاک، فیلم‌سازی با نفوذ منحصربه‌فرد، کار کرد. سوءظن (۱۹۴۱)، پرونده پارادین (۱۹۴۷) و پنجره‌ی رو به حیاط (۱۹۵۴) پس از آن آمدند. هیچکاک شعور موسیقائی فوق‌العاده‌ای در دوران حرفه‌ای‌اش از خود نشان داد و آهنگ‌سازی را به کار می‌گرفت که تقریباً همیشه بی‌عیب و نقص‌ترین انتخاب ممکن برای کار بودند.

به رسمیت شناختن و تصدیق دستاوردهای آهنگ‌ساز مجار، میکلوش روژا، با اسکاری که به خاطر طلسم شده (۱۹۴۵) به او تعلق گرفت، آغاز نشد. ساختن موسیقی برای فیلمی که نام هیچکاک، گریگوری پک و اینگرید برگمن را بر تارک خود داشت، با دست‌مایه‌ای که با روان‌کاوی فرویدی سروکار داشت و سکانس‌های رؤیائی با طراحی سالوادور دالی را در خود جا داده بود، قطعاً چالش عظیمی بوده است. با وجود این، روژا با موسیقی آزمایشی که برای سکانش از فیلم

ساخت و در آن برای توصیف گرایش‌های پارانوئایی پک از ساز ترمین (Theremin) استفاده کرده بود، شایستگی خود را به همه دست‌اندرکاران فیلم ثابت کرد. صدای مخوف و ضجه‌وار ساز الکترونیک بعدها با روان‌پریشی‌های مختلف سینمایی (در فیلم‌هایش) همراه شد.

روژا با صفحه کتاب جنگل عملاً هم‌آهنگ برنادت نیومن را پشت‌سر گذاشت و هم‌زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند یانگ را. موسیقی کتاب جنگل در ۱۹۴۲ برای عرضه به بازار به‌طور آزمایشی مجدداً ضبط شد. گرچه حاصل کار، قطعه‌های اصلی توی فیلم را نداشت، ولی تجربه‌ای بود که بدون آن، تجربه‌های مشابه پس از آن با کندی بیشتری صورت می‌گرفت. او با نخستین آلبوم کامل موسیقی فیلم در دنیا - موسیقی مادام بواری (۱۹۴۹) نشان خود را بر پایان دهه نیز

گذاشت. او در جریان و حول و حوش خلق این آثار شاخص، به تدریج پژوهش و تحقیق موسیقایی و سبک پرهزینه و جسورانه را با این آثار در ارجحیت قرار داد: دزد بغداد (۱۹۴۰)، That Hamilton Woman - (۱۹۴۱)، غرامت مضاعف (۱۹۴۴)، تعطیلات از دست‌رفته (۱۹۴۵) و خانه سرخ (۱۹۴۷). این به مفهوم دو دهه موفقیت‌های ستودنی و چشمگیر بود، اما تحت‌الشعاع آثار او برای فیلم‌های حماسی تاریخی و مذهبی در ده سال بعدی قرار گرفت.

• آکادمی اسکار و معماران عصر طلایی

در سال ۱۹۴۴ لحظه محبوب‌تری در تاریخ صنعت ضبط موسیقی پیش آمد. کمپانی فاکس با سیلی از تقاضاها برای موسیقی فیلم معمائی جنائی شیک لورا اثر دیوید راسکین مواجه شدند. سال بعد پنج اجراء از ترانه فیلم با اشعاری که به تازگی روی آن گذاشته شده بود، در فهرست ده

ترانه روز آمریکا جای گرفت. اینکه تماشاگران متوجه یک موسیقی متن شده و آنرا ستوده بودند، نشانه خوش آیندی بود، ولی نتیجه ناخوشایند، تداوم یافتن همان تفکر سازمانی بود مبنی بر این که چنین دست‌مایه‌ای فقط در قالب ترانه فروش خواهد کرد.

شرم‌آورتر اینکه دیوید راسکین که همیشه آدم صریح و رک گوئی هم بود، کاملاً مخالف به کار گرفتن اشعار روی تم اصلی موسیقی‌اش بود. حکایت معروفی هست که سرشت فلسفی و اخلاقی او را روشن می‌کند. راسکین قرارداد ساخت موسیقی فیلم قایق نجات (هیچکاک، ۱۹۴۴) را بسته بود، ولی پیش از آنکه کارش را شروع کند، پیغامی از هیچکاک که در آن اعلام شده بود فیلم موسیقی نخواهد داشت، کار را متوقف کرد. کارگردان احساس می‌کرد در فیلمی که کلاً

روی یک قایق کوچک می‌گذرد، هیچ کس نمی‌فهمد که موسیقی از کجا می‌آید. راسکین پاسخی برای او فرستاد و گفت که به این سؤال موقعی جواب می‌دهد که یک نفر برای او توضیح دهد که در چنین فیلمی دوربین از کجا آمده است. در نتیجه، وظیفه ساخت موسیقی به هوگو فریدهوفر واگذار شد. شاید سبک کار راسکین لزوماً آن قدر ماجراجویانه نباشد که بتوان آن را متعلق به عصر طلایی به حساب آورد. با این حال لورا، ماجراهای شرلوک هولمز (۱۹۳۹)، همیشه عنبر (۱۹۴۷) و بد و زیبا (۱۹۵۲) همگی در بردارنده برخی از به یادماندنی‌ترین ملودی‌های دلپذیر زمانه خود هستند.

از آنجا که این روزها جایگاه بسیار والائی برای آکادمی اسکار قائل‌اند، ارزش ذکر کردن دارد که نخستین مراسم اسکار در سال ۱۹۳۵ برگزار شد. جایزه بهترین موسیقی متن به ویکتور شرترینگر

و گاس کان به خاطر موسیقی یک شب عشق اهدا شد. شرتزینگر کارگردان فیلم هم بود و استعدادش در زمینه ترانه‌سازی، با ترانه Ciri-Biri-Bin، گریس مور را تبدیل به یک ستاره کرد. موسیقی فیلم عمدتاً تجربه‌ای است در محبوب ساختن دنیای خاص پسند اپرا، بنابراین جالب است که خاطر نشان کنیم آکادمی از همان ابتدا، تأکیدهای دراماتیک را نادیده می‌گرفته است. مکس استاینر به خاطر موسیقی فیلم نگهبان گم‌شده، یکی از تقریباً سی فیلمی که در همان سال کار کرد، نامزد اسکار شد و آلفرد نیومن را که او هم همان‌قدر فعال بود، پشت سر گذاشت. آکادمی که ظاهراً چندسالی روی پای خودش ایستاده بود، به تدریج به جبران مافات پرداخت و در ۱۹۳۶ استاینر (به خاطر خبرچین)، در ۱۹۳۷ کورنگلد (Anthony Adverse) و در ۱۹۳۹ که رشته موسیقی به سه بخش بهترین موسیقی ارپینال، موسیقی اقتباسی و ترانه تقسیم شده بود نیومن (گروه رگتایم الکساندر) را انتخاب کرد. اسکار که یک اقدام هالیوودی بود، در آن‌زمان چاره‌ای نداشت جزء نادیده گرفتن آن‌چه در جاهای دیگر دنیا می‌گذشت. در انگلستان، سرآرتور بلیس با موسیقی چیزهائی که می‌آیند (۱۹۳۶) موسیقی‌ای را خلق کرد که نقطه عطف بزرگی در موسیقی فیلم به حساب می‌آید. این فیلم نخستین اثر سینمائی علمی‌خیالی به مفهوم واقعی کلمه بود (براساس رمانی از اچ.جی.ولز) و موسیقی جاه‌طلبانه آن‌هم عمدتاً پیش از ساخته شدن فیلم نوشته شد. به‌همین دلیل هم نمی‌توان موسیقی آن‌را نخستین قطعه دراماتیک در نوع خودش که پخش شده تلقی کرد. به‌هرحال "مارش" محوری آن تقریباً بلافاصله از فیلم جدا شد و به‌صورت یکی از قطعه‌های محبوب تالارهای کنسرت درآمد.

قطعه‌های موسیقی دیگر آهنگ‌سازان کلاسیک هم که، به طور گذرا و کوتاه‌مدت هم که شده، سر از کار در سینما در می‌آوردند، دچار چنین سرنوشتی می‌شد. دو موسیقی‌دان انگلیسی دیگری که در عصر طلایی، حضور گذرائی در عرصهٔ موسیقی فیلم یافتند، عبارت بودند از رالف ون ویلیامز که موسیقی‌اش برای فیلم اسکات قطب جنوب (۱۹۴۸) بیشتر به‌عنوان "سمفونی ششم" او شناخته می‌شود، و سرویلیام والتن که اقتباس‌های موسیقایی شکسپیری‌اش از هنری پنجم (۱۹۴۳) و هملت (۱۹۴۷) بیشتر به‌عنوان قطعه‌هایی برای کنسرت ضبط و اجراء شده‌اند. در آمریکا، بی‌واسطگی و مایه‌های فولک نواهای آرون کاپلند به ساخت چندتایی موسیقی فیلم انجامید که بیش از هر کار دیگری آن حس آمریکائی بودن را در خود داشتند. شهر ما (۱۹۴۰) که تصویری نمونه‌ای از شهرهای کوچک آمریکائی به‌دست می‌دهد، از آن پس بارها تقلید شده است. فانفارهائی با سازهای برنجی، هارمونی‌های ساده و غرور میهن‌پرستانه، انگ موسیقی او، چه برای صحنهٔ کنسرت و چه برای سینما، بودند و سوختی بی‌نقص برای ملتی که وارد عرصهٔ جنگ جهانی دوم می‌شد (به‌خصوص قطعهٔ غیرسینمائی‌اش "فانفار برای آدم‌های معمولی"). موسیقی به طرزی حیرت‌انگیز قدرتمند سرگی پروکوفیف برای الکساندر نوسکی (۱۹۳۸) نمونهٔ دیگری بود که تبلیغات جنگی الهام‌بخش فیلم بزرگی شد. هر چند که این حماسهٔ روسی هم، مثل فیلم‌هایی که رفیق شوستاکوویچ برای‌شان موسیقی ساخته بود، در آن‌زمان نمایش گسترده‌ای در آمریکا نیافت. در عرصهٔ بین‌المللی با این موسیقی بیشتر در قالب مدون‌شده‌اش به‌عنوان یک کانتات (قطعهٔ موسیقی عمدتاً آوازی) برای اجراء در کنسرت آشنا شدند، یعنی در نقطهٔ متضاد جایگاه اولیه‌اش بر روی تصویرهای خیره‌کنندهٔ سرگی ایزنشتین. این دو مرد بزرگ در ۱۹۴۲ در

فیلم ایوان مخوف که تقریباً همان قدر نفس گیر بود، دوباره به یکدیگر پیوستند. تلفیق تمپوهای بی اندازه پرتحرک پروکوفیف با استفاده از شورانگیز از آواهای بی کلام شاید در زمان خودش ارج نهاده نشد. با این حال قطعاً در آثار آهنگ سازان درجه یک هالیوود معاصر از نو کشف و

ستایش شده و به عنوان مثال باعث غنای بیشتر برخی از آثار دنی الفمن و جیمز هورنر شده است. همان طور که بعداً خواهیم دید، آنها نیز از آن نوع همکاری های درخشان با کارگردانی خاص داشته اند، اما مورد پروکوفیف و آیزنشتین نخستین نمونه این شیوه کاری روی هم رفته کمیاب بود. این شیوه همکاری همواره به خلق بهترین آثار در عرصه موسیقی فیلم انجامیده و آشکارترین نتایج درخشان آن را می توان در کارنامه یکی از بزرگ ترین معماران عصر طلائی سینما یافت؛ برنارد هرمان.

امروز نام برنارد هرمان تقریباً از نام آلفرد هیچکاک جدائی ناپذیر است، با این حال هرمان پیش از همکاری با هیچکاک بیش از یک دهه کار سینمایی را پشت سر گذاشته بود. این همکاری از همان ابتدا عمیق ترین تأثیر را بر صنعت سینما گذاشت. هرمان پیش از مدتی در رادیو با اورسن ولز کار کرده بود (در جنگ دنیاها)، تا این که هالیوود متوجه آنها شد. آن دو به اتفاق هم شهری کین

(۱۹۴۱) را که شاهکاری با مقبولیت جهانی است، خلق کردند. هرمان آهنگ سازی بود که بیش از همه آهنگ سازان دیگر، از عصر خودش فراتر رفت. هیچ ژانری به روی او بسته نبود. در ابتدای دهه ۱۹۴۰، او در رویارویی با صنعتی که رویکردی یکسان و واحد به موسیقی فیلم در آن تقریباً تثبیت شده بود، تصمیم به روی برگرداندن از عرف و فراتر از رفتن از محدوده سنت ها گرفت. موسیقی هم شهری کین، فیلم های خبری مختلف، قطعه ای اپرانی و تلاطم فکری ای را که به نحوی

موجز شخصیت چارلز فاستر کین را معرفی می کند، پوشش می دهد. فیلم با سفری کاوشگرانه در دوروبر عمارت قصرمانند زانادو آغاز می شود. این قطعه گرچه نورپردازی تیره و تاری دارد، ولی اگر به خاطر تلفیق ضجه سازهای برنجی با نوای آه و ناله مانند سازهای بادی چوبی نبودند،

می توانست صرفاً یک آگهی فروش خانه باشد. هرمان در جهشی عظیم، سبک عصرطلائی را گرفت و آن را به شیوه ای که به طرز تکان دهنده ای تازه بود، به کار گرفت. موسیقی او موسیقی فضاپردازانه ای بود. از همان ابتدای مسیر حرفه ای اش تیرگی ای بر آثار او چیرگی داشت. در بسیاری از فیلم هائی که بیشتر به خاطر آنها شهرت یافته، این تیرگی به کمک فضا و حال وهوای محصور اثر می آمد. نمونه عالی آن تنگه وحشت (۱۹۶۲) است که نسخه سال ۱۹۹۱ مارتین

اسکورسیزی، برداشت غریزی تری از آن را در اختیار مخاطب مدرن گذاشت. المر برنستین برای این نسخه جدید، از موسیقی اصلی اقتباس کرد. در هر دو نسخه، همان موسیقی عنوان بندی فیلم ها به تنهائی تماشاگر را آماده سفری هولناک در دل ترس و وحشت می کند. این رنگ و بوی تیره و تاری، خاص هرمان بود، ولی آهنگ سازان دیگر برای نشان دادن حالت های روانی ناگفته شخصیت ها آن را به کار گرفتند (و واژه "هرمانسک" را رقم زدند). سادگی و صرفه جوئی در

آثار او آشکار بود و بسیاری از صفحه های نت آثار او جلوه سلول های کوچکی از موسیقی را داشتند که به گونه ای بی انتها بر روی یکدیگر می لغزیدند. هیچ یک از اینها به آن مفهوم نیست که او انقلابی در عرصه موسیقی پدید آورد، ولی او در نسبت میان موسیقی و پرده، انقلابی را رقم

زد.

در خلال بقیه سال‌های دهه ۴۰ هرمان در فیلم‌هایی کار کرد که نهایت استفاده را هم از شخصیت موسیقائی او و هم از شخصیت فردی‌اش می‌بردند. اسکار سال ۱۹۴۲ او برای همه چیزهایی که با پول می‌توان خرید (همان شیطان و دانیل وبستر) تنها جایزه آکادمی به او بود و در واقع یک معذرت‌خواهی بابت این که نتوانسته بود فیلم به لحاظ سیاسی مخالف خوان همشهری کین را بستاید. این فیلم برداشتی از داستان معامله فاست با شیطان بود که در قرن نوزدهم می‌گذشت، و تلفیق آن از پیچیدگی روان‌شناسانه در فضائی تاریخی کاملاً با کار آهنگ‌ساز جور درمی‌آمد. خانواده اشرفی آمبرسن (۱۹۴۲)، جین آیر (۱۹۴۳)، آنا و پادشاه سیام (۱۹۴۶) و سیمای جنی (۱۹۴۸) همگی همان قدر تأثیرگذار از کار درآمدند. با این حال موسیقی شبخ و خانم موئیر (۱۹۴۷) محبوب‌ترین کار او شد و به‌راستی همه چیزهایی را که هرمان قصد گفتن‌شان را داشت، جمع‌بندی کرد. پیش از او با فیلم جین ایر به‌نحوی بسیار شخصی با زمان و مکانی دیگر هم‌ذات‌پنداری کرده بود. این فیلم الهام‌بخش او در نوشتن تنها اپرایش (ودرینگ هایتز / بلندی‌های بادگیر) شد و این شوق را در او ایجاد کرد تا افراط‌های گوتیک و مایه‌های شاعرانه مخوفش را در موسیقی فیلم به‌طرز گسترده‌تری به کار بگیرد. حکایت‌های افسانه‌ای درباره رفتار خشن و تندخویانه هرمان وجود دارد، ولی هیچ‌یک به این پروژة مربوط نمی‌شود. دل‌مشغولی او با انزوا و مرگ در پس‌زمینه شعری ماجرای عاشقانه میان جن تیرنی و رکس هریسن - ناخدائی که از گور برگشته - به‌خوبی درک و دریافت شده است. هرمان در موسیقی این فیلم بیش از همه کارهای دیگرش از لایت موتیف استفاده می‌کند. او با استفاده از سازهای بادی چوبی، کلارینت و سازهای زهی، ابعاد مختلف این داستان عاشقانه نافرجام را منتقل می‌کند. خود او با

شوخی طبعی موسیقی این فیلم را "موسیقی ما کس استاینری" می خواند و با این کار، سبک عصر طلائی را در پیرامونش تصدیق می کرد.

• از طلا به نقره

نقش هرمان در فهم اینکه چرا چنین تلقی می شود که عصر طلائی به پایان رسید و جای خود را به چیز دیگری داد، بسیار حساس است. او شخصیت کلی اش را در قالب یک فرم هنری ترجمان کرد که در غیر این صورت به نظامی استودیوئی که به راه و روش های خودش می گشت، تن می داد. تغییری که او در این تفکر پدید آورد، آن قدر بزرگ بود که تغییرهای بزرگ تری را از پی بیاورد.

در ۱۹۴۹ کلمبیا رکوردز، صفحه های ۳۳ دور را وارد بازار کرد و پس از آن هم RCA Victor صفحه های ۴۵ دور را معرفی کرد. البته پیش از آن، عرضه ۷۵ صفحه های دور، پخش قطعه های پروپیمان تری از موسیقی یک فیلم بر روی صفحه را دچار محدودیت کرده بود. سال بعد "تم هری لایم" از موسیقی مرد سوم (۱۹۴۹) یازده هفته در رده ۱ اول جدول ماند و این نشانه ای بارز از ایجاد تحول در فکر مردم و استودیوها در زمینه موسیقی فیلم بود. این که این قطعه را یک نوازنده کاملاً گمنام وینی اجراء کرده بود، آن هم با سازی همان قدر ناشناخته (زیترا)، نشانه بزرگ تری بود حاکی از این که طرز تفکر استودیوها (بریتیش لاین / لاندن فیلمز) در باب چگونگی به کارگیری موسیقی دچار تحول شده است. اینکه اورسن ولز هم در این فیلم حضور داشت، تصادفی بود، ولی آیا این را که چنین تحول رادیکالی در سبک، یک دهه به کارگیری و تلفیق نامتعارف سازها توسط برنارد هرمان را در پی داشت نیز می توان تصادف به حساب آورد؟

هیچ موسیقی‌ای به تنهایی پایان یک عصر و آغاز عصر بعدی را نشانه گذاری نمی‌کند. واژهٔ "عصر" کمی زیاده از حد یا به گونه‌ای گمراه کننده به کار می‌رود. در پایان دههٔ ۴۰ و آغاز دههٔ ۵۰، ایده‌های موسیقائی به سرعت گسترش می‌یافتند و اساساً دورهٔ گذاری از راه رسیده بود. از هر کسی پرسید که موسیقی میکלוش رژا برای بن‌هور یا موسیقی الکس نورث برای کلتوپاترا به چه دوره‌ای تعلق داشته، بی‌بروبر گرد جواب می‌دهد به عصر طلائی؛ با این حال اولی متعلق به ۱۹۵۹ است و دومی ۱۹۶۳. از طرف دیگر، اگر دربارهٔ موسیقی کاراس برای مرد سوم یا حتی موسیقی سرشار از ساز ترمین (theremin) هرمان برای روزی که زمین از حرکت ایستاد پرسید، قضیه کمی مبهم می‌شود چون سبک این دو به چیزی گرایش دارد که موسوم به عصر نقره‌ای است.

سبک عصر طلائی هیچ‌گاه از بین نرفته و در دوره‌هایی عنایت مجددی به آن شده است - به‌عنوان مثال توسط جان ویلیامز در دههٔ ۱۹۷۰. با تحولات صنعت ضبط موسیقی، از راه رسیدن راک اندرول و به‌خصوص به انحصار تلویزیون در آمدن مخاطبان، فرم ارکسترال با زبان خودش کنار گذاشته شد تا دیگران بخت خود را در این عرصه بیازمایند.